

فهرست

سر سخن

وفیات الاعیان ۵-۳

یادی از دلدشتگان

خدمات استاد احسان یارشاطر به معارف ایرانی و اسلامی / محمود امیدسالار ۱۰-۶
فهرست‌های شاهان هخامنشی در آثار بیرونی و ابن عبری / احسان یارشاطر: ترجمه: نیما جمالی ۱۷-۱۱
ایران‌شناسان و ایران‌دوستان غیرایرانی / احسان یارشاطر: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۳۶-۱۸
استاد ژیلبر لازار (۱۹۲۰-۲۰۱۸) و تحقیقات او در زبان‌های ایرانی / علی‌اشرف صادقی ۴۶-۳۷
خاطراتی از استاد ژیلبر لازار، خدمتگزار راستین زبان فارسی / ژاله آموزگار ۴۹-۴۷
حکایتی به زبان فارسی محلی گیو (منطقه بیرجند) / ژیلبر لازار: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۵۷-۵۰
ملاحظاتی در باب سبک ترجمه‌های کهن قرآن و کتاب مقدس / ژیلبر لازار: ترجمه: ستایش دشتی ۶۱-۵۸
شوقی شرقی در قلبی غربی: نگاهی کوتاه به زندگی، افکار و آثار لئونارد لویسن ایران‌شناس و مولاناپژوه
آمریکایی / مجدالدین کیوانی ۶۹-۶۲
مرگ تن هدیه‌ست بر اصحاب راز؛ یادمانده‌هایی از لئونارد لویسن / الوند بهاری ۷۲-۷۰
شرح حال و آثار محمد شیرین مغربی / لئونارد لویسن ۸۰-۷۳

جستار

داغ باز آوردن؛ تصحیح یک رباعی سنایی / سید علی میرافضلی ۸۳-۸۱
خیام و ترجمه تعلیقات ابن سینا به پارسی / سید حسین موسویان ۸۹-۸۴
از لزومیات ابوالعلاء معری به انتخاب ابن السید بطلیبوسی / علیرضا ذکاوتی فراگوزلو ۱۱۰-۹۰
موقوفات محمودشاه مظفری بر بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر پایه سند مورخ ۷۴۸ق / عمادالدین
شیخ‌الحکمایی ۱۱۸-۱۱۱
آگاهی‌هایی تازه از زندگی نجم‌دایه در نسخه‌ای از تفسیرش، بحر الحقایق، با یادداشتی به خط خود او /
علی صفری آق‌قلعه ۱۲۸-۱۱۹
برگی از تاریخ ۳: سواد نامه امیرنظام به وکیل‌الملک حاکم کرمان و شکایت از یک کاتب و محرر /
محمدجواد جدی ۱۳۱-۱۲۹

نقد و بررسی

مقالات احمد تفضلی / سید احمدرضا قائم‌مقامی ۱۴۰-۱۳۲
کتاب‌های اوستا: متون مقدس زرتشتیان / بهمن مرادیان ۱۴۶-۱۴۱

ایران در متون و منابع عثمانی (۱۸)

آثار نوری ابراهیم / نصرالله صالحی ۱۴۹-۱۴۷

حکایتی به زبان فارسی محلی گیلو (منطقه بیرجند)

ژیلبر (لئون ژان) لازار*

ترجمه: سید محمدحسین مرعشی
marashi1340@gmail.com

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

LAZARD, Gilbert (1998). "Un conte en persan local de Giv (région de Birjand)". in: *Iran and Iranian studies: essays in honor of Iraj Afshar*, edited by Kambiz Eslami. Princeton, NJ: Zagros. p. 306-316.

در سال ۱۹۹۸، انتشارات زاگرس کتابی منتشر نمود با عنوان «ایران و مطالعات ایرانی: مقالاتی به افتخار ایرج افشار». این کتاب مجموعه مقالاتی است از ایرانیان و ایران‌شناسانی که در حوزه‌های مختلف فرهنگ ایرانی مطالعه می‌کنند. دبیر این مجموعه کامبیز اسلامی است. ژیلبر لازار که سال‌ها با ایرج افشار در دانشگاه تهران رفاقت و بده‌بستان‌های علمی داشت، مقاله‌ای برای دوست قدیمی خود نگاشت که در این مجموعه به انتشار رسید. این مقاله در سال‌های ۸۳ یا ۸۴ ترجمه شد، زمانی که هم نویسنده و هم رفیق او در قید حیات بودند؛ اما قسمت اینطور بود که در زمان انتشار، هردوی ایشان چشم از جهان فرو بسته باشند.

اسامی نویسندگان و مقالات آنان بدین قرار است: ۱. چارلز ملویل - حمدالله مستوفی و تاریخ‌نگاری در اواخر دوره ایلخانی؛ ۲. فرانسوا دو بلوا - افتخاریان قزوین؛ ۳. پریسیلا سوچک - ابراهیم سلطان بن شاهرخ؛ ۴. شارل هانری دو فوشه‌کور - انیس الناس، کتابی در معرفی مردمان صالح شیراز در قرن ۹ هجری؛ ۵. کامبیز اسلامی - منصور مصور «غرور نقاشان» و پسرش شاه مظفر «نادره دوران»؛ ۶. آنجلو پیه موتسه - رسولان پاپ سیکتوس چهارم در ایران (۱۴۷۱ - ۱۴۸۴ میلادی)؛ ۷. اولریخ هارمان - فضل‌الله روزبهان خنجی و مملوکان مصر؛ ۸. ابوالعلا سودآور - یک ظرف چینی از موقوفات از میان‌رفته شاهزاده سلطانونوم (۹۲۵-۹۶۹ هجری)؛ ۹. شیلابلر - متون، کتیبه‌ها و فرش اردبیل؛ ۱۰. رودی متی - دیپلماسی عثمانی در قبال ایران در حکومت شاه سلیمان اول (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری)؛ ۱۱. فریدون وهمن - سه سند صفوی در اداره ثبت اسناد دانمارک؛ ۱۲. محمدرضا قانون پرور - هنر آشپزی در دوره صفویه؛ ۱۳. ویلم فلور - اسناد تازه‌ای از کمپانی هند شرقی درباره نادرشاه؛ ۱۴. راجر سیوری - بازدید سه شاهزاده قاجار از انگلستان (مه - سپتامبر ۱۸۹۶ / صفر - جمادی‌الاول ۱۲۵۲)؛ ۱۵. جاننت آفاری - سوسیال‌دموکرات‌های ارمنی، حزب دموکرات ایران و ایران نو: یک محفل محرمانه؛ ۱۶. بازیل ویلیام رابینسون - نسخه مصور مثنوی معنوی؛ ۱۷. یان پوست ویتکام - آبرت هاتز و عکس‌های او از ایران: نگاهی

نزدیک به پنجاه سال پیش، زمانی که من و ایرج افشار با هم در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس می‌خواندیم، برای پیشرفت متقابل زبان فرانسه و فارسی مان، یکدیگر را بسیار ملاقات می‌کردیم. از آن هنگام، هرازگاهی به مبادلات علمی می‌پردازیم. من به‌خاطر تسهیل در سفرهای تحقیقاتی لهجه‌شناسی ام، در شهرستان‌های ایران، وامدار ایشان هستم؛ از این رو درست می‌دانم که یکی از کمترین بهره‌های این سفرها را، به یاد خاطرات صمیمانه، در این کتاب^۱ به او تقدیم کنم.^۲

به مجموعه لیدن؛ ۱۸. جروم والت کلیتون - طرحی از ترجمه و شکل‌گیری ادبیات فارسی امروز؛ ۱۹. ژیلبر لازار - حکایتی به زبان فارسی محلی گیلو (منطقه‌ای در بیرجند)؛ ۲۰. جفری روپر - چاپ و نشر به زبان فارسی در انگلستان در قرن ۱۷؛ ۲۱. جان آر پری - واژه‌نگاری رو به افول هندی-فارسی: نمونه‌هایی از کتاب‌های نادر و نسخه‌های خطی در شبه‌قاره؛ ۲۲. پاول اسپراکمن - بیان شاعرانه حجاب در هجویات ایرج میرزا.

- لازم به یادآوری است که از ترجمه این مقاله نزدیک به دو دهه می‌گذرد و بهتر بود بار دیگر با متن اصلی مطابقت داده می‌شد که متأسفانه فرصت کافی نبود. با این همه، شیوه نگارش و رسم‌الخط آن به مقتضای زمان اندکی تغییر یافت. از دوستانی که سبب ترجمه و چاپ این مقاله شدند سپاسگزارم.

نخست از دوست بسیار عزیز، جناب آقای نادر مطلبی کاشانی که به سفارش ایشان این مقاله ترجمه شد؛ همچنین از جناب آقای اکبر ایرانی که به خواست ایشان به چاپ رسید. در اوقاتی که این ترجمه در دفتر نامه‌بهارستان انجام می‌شد، افتخار همکاری با استاد نجیب مایل هروی را داشتم - که خداوند ایشان را همیشه سلامت بدارد - و بی‌شک تذکرات ایشان مانع برخی لغزش‌ها در درک متن فارسی محلی شده است. همچنین تذکرات مفید آقای دکتر مجتبی مجرد که با گویش‌های خراسانی نیز آشنا هستند در کنار توضیحات مترجم (که نشانه «م» دارد) در پاورقی‌ها با نشانه «(م.م)» آورده شده است. دعاگوی دوستان مهربان دیگری نیز هستم، دوستانی که پیش از چاپ مقاله آن را خواندند و مورد عنایت قرار دادند، محققان ارجمند دکتر بهروز ایمانی و دکتر امید سروری؛ اما اگر تذکرات فاضلانه و پی‌گیری‌های مداوم آقای مسعود راستی‌پور نبود، این نوشته سرنوشت دیگری داشت. (م)

۱. مجموعه مقالات اهداشده به ایرج افشار که در پاورقی پیشین به آن اشاره شد. (م)

۲. داستانی که در اینجا نقل می‌شود به‌خاطر دیگر روایت‌های ضبط‌شده از آن در مناطق مختلف ایران و آسیای میانه، داستانی همه‌آشناست. فضل‌الله مهتدی صبحی (د. ۱۳۴۱ش) اولین کسی است که روایت‌های گوناگون این داستان را گرد آورد و دو روایت از آن را (با عنوان‌های چل‌گیس و چل‌گزمو) در دومین مجلد از مجموعه داستان‌های عامیانه: افسانه‌ها (تهران: بی‌نا، [اسفند] ۱۳۲۵، ۲۰ - ۱۰۰) گنجاند. صبحی در پیشگفتار کتاب، به روایت‌های دیگر این داستان که از کاشان، یزد، قزوین، بخارا، سمرقند و تاجیکستان به دست آمده است، اشاره می‌کند (همان: ۱۱۴، ۱۰۰). روایت مفصل‌تری از این داستان به نام «جان تیغ و چل‌گیس» در یکی از روستاهای اطراف ساوه، به نام شناقشی، نقل می‌شود که در جلد دوم قصه‌های ایرانی، ابوالقاسم انجوی شیرازی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳: ۱۹۳ - ۲۰۴) آمده است. از آقای کامبیز اسلامی که محبت کردند و این مطالب را در اختیار من قرار دادند سپاسگزارم.

mâ [«ما»]، *šemâ* [«شما»]، *ino/uno* [«این»/«اون»]. صورت متناظر با پی‌واژه‌های «م»، «ت» و ... در فارسی رایج، در این لهجه دیده نمی‌شوند. اما [این ضمائر] در کارکردهای ملکی می‌توانند به صورت پی‌چسب درآیند، مانند پدَرَم به معنی «پدَرَم». برای نمونه صرف اخباری فعل «کردن» چنین است:

مُکَمِّم	مُکَمِّم
مُکَمِّن	مُکَمِّن
مُکَمِّن	مُکَمِّن / مُکَمِّنِش / مُکَمِّنِد

در سوم شخص مفرد، صورت مُکَمِّنِش (= او می‌کند) برای انسان و مُکَمِّنِد برای اشیا به کار می‌رود:

پول نَدارِش: (این آدم) پول ندارد.

پول نَدارِد: (تو این کیف) پول نیست.

پسوند «ب» برای مفعول بی‌جان به کار می‌رود:

دیدم: آن را دیدم

صورت متصل فعل «بودن»: ^۶

م = -	م = -
ن = -	ی = -
ن = -	آ = -

سوم شخص مفرد یک جزء اشاری دارد: - «ب» (یا هَسِت) به یک فاعل هم‌جوار^۷ و - «آ» (یا هَسْتا) به یک فاعل ناهم‌جوار^۸ اسناد داده می‌شود. در این مورد نک. بندهای ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۹.

متن داستان

[1] yak pâdešâe beda, i pâdešâ dumâd šeda-vo ayâle can sâl nadešta. yak darviše namâšom biomada dar serâ i-o bexânda-vo gofta ke: darviš, agar šemâ bexâne(n) ke mâ ayâle can sâl šeda nadârem-o šemâ bexâne(n) ke mâ ayâle dešta bâšem, ana i gaš dega ke bien har ci lâyeq šemâ bedânem vâ šomâ^۹ xendâd. darviš biâmada, bād a

5. Enclitiques.

6. verbe «être» enclitique.

7. sujet proche.

8. sujet lointain.

۹. در اصل آوانگاری شده دوگانگی‌هایی به چشم می‌خورد که روشن نیست حاصل سهو نویسنده است یا دوگانگی در لهجهٔ راوی یا تأثیر فارسی معیار در لهجهٔ او یا چیز دیگر. در اینجا متعزض این دوگانگی‌ها نشده‌ام. (م.)

متنی که به آن خواهیم پرداخت در اکتبر ۱۹۶۳ [/ مهر ۱۳۴۲]، ضمن تحقیق در گویش‌های فارسی ایران شرقی روستای گیو، که در ده‌کیلومتری جنوب بیرجند قرار دارد، به دست آمد. راوی داستان، زنی حدوداً سی‌ساله و بی‌سواد است که تا آن هنگام از روستای زادگاهش بیرون نرفته بود. داستان، چنانکه پیداست، بی‌آغاز و انجام است و ساختی ناشیانه و در بیشتر موارد، بافتی نامنسجم دارد. راوی که بی‌گمان دچار تشویش است، متن را از ابتدا با آشفتگی و گسیختگی بیان کرده است؛ اما گویش آن، نمونه‌ای اصیل از زبان فارسی است که روستائیان بدان سخن می‌گویند. من فقط اشتباهات لفظی و تردیدها را تصحیح کرده‌ام.

گذشته از شش واژهٔ زبان فارسی رایج، این لهجه دارای یک *ā* متمایز از *a* است. همچنین یک *ē* در این لهجه وجود دارد که ظاهراً تنها در هجای باز بی‌تکیهٔ غیرپایانی از *e* [در فارسی رایج] متمایز می‌شود. در این لهجه، *e* بیشتر در جایی دیده می‌شود که در فارسی رایج *ab*، *âv*، *ab*، *ow* و *âb* وجود دارد. برای نمونه:

-	<i>jelow = jele</i> [جل = جلو]
-	<i>lab = le</i> [ل = لب]
-	<i>gâv = ge</i> [گ = گاو]
-	<i>âb = e</i> [آب = آب]

نظام هم‌خوان‌ها^۲ در این لهجه، مانند فارسی رایج است. خیشومی‌های پایانی، تکیه‌ای خفیف دارند و اغلب تلفظ نمی‌شوند.^۳

اسم‌ها با *o(n)* - [«(ن)»] جمع بسته می‌شوند. اضافه و حرف تعریف نکره، هر دو حالت *e* - [«(ی)»] (پی‌چسب) دارند. حرف اضافهٔ مؤخر^۴ متناظر با - «را» معمولاً پس از همخوان به *a* - [«(ا)»] و پس از واکه به *r* - [«(ر)»] تبدیل می‌شود. ضمیرها [ی شخصی] عبارتند از: *me* [«م»]، *te* [«ت»]، *i/u* [«ای»/«او»]،

* برگردان متن به الفبای فارسی افزوده مترجم است و پاورقی‌های نویسنده بر متن آوانگاری شده، به متن برگردان‌شدهٔ فارسی انتقال یافته است. (گزارش میراث)

۱. این واژه‌ها با یک «و» خفیف ادا می‌شوند. تلفظ آنها هنوز به شکل «لو» «گو» «او» رواج دارد که «و» در آن یک صامت ساکن است، چنانکه املائی فارسی کلمهٔ اول نیز گویا باید «جلیو» باشد، با «و» صامت ساکن. (م.)

2. Consonantisme

3. Amuïes.

4. Postposition.

ئی درویش چه شیہ^{۱۶} که ما ئیر یک چیز بدم؟ گفتن: درویش خُ
فرار که بره^{۱۷}.

[3] u dam i baca-r deštan-vo i mattabi šeda-vo u dam
ami pedar i vâ xo ceni ciz dešta ana ambâr dešta-vo xona
dešta-vo gofta ke babâ i baca ãtiâte daro-r vâ nakone ke
i bacaga âšeq šu ke agar bere šagl-e doxtar parizâd-a
bine-vo nabâdâ az piš mâ farâr kone vâ xo bere.

[۳] او دم ئی بَجَرِ دِشْتَن و ئی مَتَبی^{۱۸} شِدِه و او دم آمی پَدَر ئی وَا
خُ چنی چیز دِشْتِه اَن اَمبَار دِشْتِه و خُنِه دِشْتِه و گُفْتِه که بَبَا^{۱۹} ئی
بَجِه اِتِبَاط^{۲۰} دَرُر^{۲۱} وَا نَكْنِ که ئی بَجِگِه^{۲۲} عاشق شو^{۲۳} که اَگَر برِه^{۲۴}
شَگْلِ دُخْتَر پَرِبَزَاد بِنِه و نَبَادَا اَز پِیْش مَا فَرَار کُنِه وَا خُ^{۲۵} برِه^{۲۶}.

[4] i berafta yag ru be gardeš xed ami nukar-e xo, gafta
ke daro-r vâ ko. derâr-r vâ kerda-vo dida ke vokahâ var
i divâlo xo yak šaglahâ kandeyâ ke dil i ba qaš hamunja
rafta-vo bemerda.

[۴] ئی بَرَفْتِه یَگ رُو بِه گَرْدِش خِد^{۲۷} آمی نوکَرِ خُ، گُفْتِه که دَرُر
وَا کُ. دِرَار وَا کِرْدِه و دِیْدِه که وُکْهَا^{۲۸} وَر ئی دِیوَالِ خُ یک شَگْلِ هَا
کَنْدِه یَا^{۲۹} که دِیْلُ ئی^{۳۰} بِه عَش هَمَوْنَجِه رَفْتِه و بَمِرْدِه.

[5] bemerda-vo hami nukara xabar biârda vâ pâdešâ ke
qable âlam agar mokošen agar mebaxšen ke be zur pesar
šemâ am me kali-r bestonda-vo dar-a vâ kerd, ana unja
bemerda. pâdšâ gofta: beren u-r biâren, agar bemerdeš-
am xo dega u-r jam xenke, ana ce kêr konom? namâsti
ceni kêre mekerdi.

۱۵. ئی بَجَرِ خُ دَرَن = این بچه را که دارند.
۱۶. چه شیہ = چه شد.
۱۷. فرار که بره = فرار کرد برفت.
۱۸. مَتَبی = مکتبی.
۱۹. بَبَا = بابا.
۲۰. اِتِبَاط = احتیاط. صورتی نظیر «زودی» (هجای اول تکیه دارد).
۲۱. دَرُر = درها را.
۲۲. بَجِگِه = بچه + پسوند تَصْغِیر «ت».
۲۳. شو = شود.
۲۴. برِه = برود.
۲۵. وَا خُ = برای خود.
۲۶. که اَگَر... جمله انسجام ندارد، اما مفهوم روشن است.
۲۷. خِد = حرف اضافه «با».
۲۸. وُکْهَا = عبارت تعجبی. «او کُها» صحیح تر است. (م.م.)
۲۹. کَنْدِه یَا = احتمالاً > کَنْدُئِه (حرف تعریف نامعین) + «کاربردهای مهمی دارد».
۳۰. دِیْلُ ئی = دل او، دل این.

can vax ayâle xodâ vâ i dâda-vo biâmada gofta: aga
merda bâšeš-am u-r nega dâre(n), aga zenda bâšeš-am
nega dâre(n).

[۱] یَک پَادِشَاءِ بَدِه، ئی پَادِشَا دَوْمَاد شِدِه وُ عِیَالِ چَن سَال نَدِشْتِه.
یَک دَرُوِشِ نَمَاشِم^۱ بَیْمَدِه دَر سِیرَا ئی^۲ بَخَانَدِه وُ گُفْتِه که: دَرُوِشِ،
اَگَر شِیْمَا بَخَانِ (ن) که مَا عِیَالِ چَن سَال شِدِه نَدَارِم^۳ شِیْمَا بَخَانِ (ن)
که مَا عِیَالِ دِشْتِه بَائِشِم، اَن^۴ ئی گَش^۵ دِگِه که بِنِ هَر چِی لَایق
شِیْمَا بَدَايِم وَا^۶ شِیْمَا خِن دَاد. دَرُوِشِ بِيَا مَدِه، بَد^۷ اَ چَن وَا خِ عِیَالِ
خُدَا وَا ئی دَادِه وُ بِيَا مَدِه گُفْتِه: اَگِه مِرْدِه بَائِشِم^۸ اَوْر نَگ دَارِ (ن)،
اَگِه زِنْدِه بَائِشِم نَگ دَارِ (ن).

[2] tâ de hafta i baca be denyâ âmada merda-vo i-r
deštan-vo darviš gofta ke baca-r ce kerden? goftan: mâ
xo can ruz šeda u-r deštim, niâmadin, u-r beraftan dafn
kerdan. u dam berafta vâ le ju dida ke bale i baca-r xo
daran-vo i baca-r zenda kerda. zenda šeda baca-vo
goftan: i darviš ce še ke mâ i-r yak cize bedem? goftan:
darviš xo farâr ke bera.

[۲] تَا دِ هَفْتِه ئی بَجِه بِه دِنِیَا اَمَدِه مِرْدِه وُ ئِیر دِشْتَن وُ^{۱۱} دَرُوِشِ
گُفْتِه که بَجَرِ چِه کِرْدِن؟ گُفْتَن: مَا خُ چَن رُوْز شِدِه اَوْر دِشْتِیْم^{۱۲}
نِیَا مَدِیْن^{۱۳} اَوْر بَرَفْتَن دَفْن کِرْدَن. اَو دَم بَرَفْتِه وَا لِ جُو^{۱۴} دِیْدِه که
بَلِه ئی بَجَرِ خُ دَرَن وُ^{۱۵} ئی بَجَرِ زِنْدِه کِرْدِه. زِنْدِه شِدِه بَجِه وُ گُفْتَن:

۱. نَمَاشِم = نماز شام.
۲. دَر سِیرَا ئی = در سرای این.
۳. «نَدَارِم» و موارد دیگر: شاه با اول شخص جمع صحبت می کند.
۴. اَن = اینهاش.
۵. گَش = بار، دفعه.
۶. بِنِ = سوم شخص جمع [ظاهراً دوم شخص جمع است. (م.م)] صورت التزامی فعل آمدن.
۷. وَا: حرف اضافه «به» همراه با فعل «دادن» و غیره، و همچنین «برای».
۸. خِن دَاد = خواهیم داد.
۹. این نوع فتحه، که لازار آن را با q نمایش داده، فتحه کشیده‌ای است که اینجا بر اثر تخفیف «ع» ایجاد شده و در فارسی گفتاری معیار نیز وجود دارد. (م)
۱۰. بَائِشِم = باشد هم.
۱۱. به تعبیر اینجانب [نویسنده مقاله]، در مکالمه سریع، «دِشْتَم»، «دَرَم» و غیره، به صورت «دِشْتَن وُ»، «دَرَن وُ» و غیره درآمده‌اند. از پادشاه با سوم شخص جمع یاد می شود. [ظاهراً، جمله اصلی خالی از اشکال دستوری است و نیازی به تعبیر نیست: ... آن را نگه داشتند. (م)]
۱۲. مَا خُ... اَوْر دِشْتِیْم = ما که... او را داشتیم. [ظاهراً کلمه «خُ»، هم از نظر معنا و هم از نظر صورت، به «خَب» نزدیک تر است: خُب ما... او را نگه داشتیم. (م)]
۱۳. نِیَا مَدِیْن = نیامده‌اید [ظاهراً «نیامدید» صحیح تر است. (م.م)].
۱۴. لِ جُو = لب جو.

جُئَلَم^{۱۳} اونجَه به ئی رَسیدَن، گُفَتَه: شِما کُجا مِرِن؟ گُفَتَن: ما مِرِم مِرِم که وا خُ عَرُوس وادی کُنِم. گُفَتَه: هَمو دَرِد که شِما دارن مه هَم وا هَمو دَرِد مِرِم. بیامَدَن هَر سِه تا این گُفَتَن که بیاین^{۱۴} شِما هَم. هَمی د تار و هَمو یِک که چنی هَمو دَرُوش زَنده کِرَدَه.

[8] diga hamu rafta-vo gofta: biâ tâ berem, me u har ce ke has, me u-r mekošom, refiqo me-r šemâ jamâvari konen. raftan raftan refiqon ino-r jamâvari kerdan-vo yag pâdesâe beda, goftan ke pâdesâ i ceni kase vâdi âmada, gofta me u cize ke bimâni hastâ me u-r mokošom.

[۸] دیگه هَمو رَفْتَه وُ گُفَتَه: بیا تا بِرِم، مه او هَر چه که هَس، مه اور مِکُشُم، رَفِیقُ مِر شِما جَمَاوَری کُنِن. رَفْتَن رَفْتَن رَفِیقُن اِنُر جَمَاوَری کِرَدَن وُ یِگ پادشاهِ بَدَه، گُفَتَن که پادشاهِ ئی چنی کسِ وادی اَمَلَدَه، گُفَتَه مه او چیزِ که بی مَنی هَسْتا^{۱۵} مه اور مِکُشُم.

[9] bād u dam berafta, i-r beberdan be nazzik nahang, nahang-e bedeš nahang-e bedeš. hanceni ke be nahang rasideš gofteš: bien, gâve hastâ ke, gâv-e câqe, ke i-re am mio de šaqqa konen-vo yak šaqqa biâren ke tu dehen u endâzom bemireš. beraftan beraftan, hanceni ke i fuš kešida i zeda var tu dehen i-o i-r bekošta. biomadân-vo u-r vâ kešidan.

[۹] بَد او دَم بَرَفْتَه، ئیر بَرَدَن به نَزیک نَهَنگ، نَهَنگِ بَدِش نَهَنگِ بَدِش. هَنچنی که به نَهَنگ رَسیدِش گُفَتِش: بِن، گاو^{۱۶} هَسْتا که، گاو چاق، که ئیر اَمَمی^{۱۷} د شَقَه کُنِن وُ یِک شَقَه^{۱۸} بیارن که تو دِهِن او اِنْدازُم بِمیرِش. بَرَفْتَن بَرَفْتَن، هَنچنی که ئی فُوش کِشیدَه ئی زَدَه وَر تو دِهِن ئی ئیر بَکُشْتَه. بَمِلَدَن وُ اور وا کِشیدَن.^{۱۹}

[10] pâdesâ gofta ke doxtaron xo-r mom vâ šemâ dom. šemâ âdamon-e zerang-en. har kadon ino-r yag dee dâda-vo ami yake ke u-r bekošta qabuldâr našeda. berafta berafta-vo be yag jây cašme e rasida-vo deraxte beda, deraxte beda vâ unja ke doxtar parizâd hamunja miâmada maške âb mekerda-vo merafta-vo meâmada.

۱۳. جُئَل = جاهل، به معنای جوان.

۱۴. «بیاین» صورتی از فارسی رایج است، به جای صورت محلی «بین»؛ نک. بند ۱، یادداشت ۶.

۱۵. او چیز که بی مَنی هَسْتا = این چیز که بی معناست؛ اصطلاح یا حسن تعبیر.

۱۶. «گاو» صورت فارسی رایج از صورت گویشی «گ» است.

۱۷. اَمَمیو = از میان.

۱۸. یِک شَقَه = یک شَقَه‌ای.

۱۹. داستان اندکی مبهم است و شگرد به کار رفته برای کشتن غول روشن نیست.

[۵] بِمِرَدَه وُ هَمی نوکَر خَبَر بیا رَدَه وا پادشا که قَبَلَه عالم اگر مِکُشِن اگر مِیخِشِن که به زور پَسَر شِما اَمَمه^۱ کلیر پَسْتَنده وُ دَر وا کِرِد، اَن اونجَه بِمِرَدَه. پادشا گُفَتَه: بِرِن اور بیارن. اگر بِمِرِدِشَم خُ دِگَه اور جَم خِنکه^۲ اَن چه کار کُنِم؟ نَماسْتی^۳ چنی کار مِکِرِدی.

[6] beraftan i-r var pešt-e xo kerdan biârdan, bacaga zenda seda-vo bedeš i unja, lebâs var dešta-vo bedavida berafta bedavida berafta-vo berafta-vo berafta be yag dee rasida. be yag dee rasida dida ke da i de xo yak sarosedâe-â, yag goftošenide-â, gofta: bâbâ da i de-e šemâ ce xabar âvâl-a?

[۶] بَرَفْتَن ئیر وَر پِشْتِ خُ کِرَدَن بیارَدَن، بَچگَه زَنده شِدَه وُ بَدِش ئی اونجَه،^۴ لِباس وَر دِشْتَه وُ بَدویدَه بَرَفْتَه بَدویدَه بَرَفْتَه وُ بَرَفْتَه وُ بَرَفْتَه به یِگ دِیه^۵ رَسیدَه. به یِگ دِیه رَسیدَه دیدَه که د^۶ ئی دِه خُ یِک سر وِصداء، یِگ گُفْت شِنیدَا، گُفَتَه: بابا د ئی دِیه شِما چه خَبَر اَوَال؟^۷

[7] gofta: ana de de-e mâ yak cize vâdi âmada ke âdamo-r boxore, guspand moxore, heyvo moxore. i bâr dega gofta ke cete kase-â, cete cize-â? gofta: hâlâ mâ xo nandonem, jerat xo nankonem berem nâzik u. de nafar joel-am unja be i rasidan, gofta: šemâ kojâ meren? goftan: mâ merem merem ke vâ xo arus vâdi konem. gofta: hamu darde ke šomâ dâren me-ham vâ hamu dard merom. biâmada har se tâ ino goftan ke biây n šemâ-ham. hami de tâ-r-vo hamu yake ke ceni hamu darviš zenda kerda.

[۷] گُفَتَه: اَن د دِیه ما یِک چیزِ وادی اَمَلَدَه که اَدَمَر بُخَرَه، گو سَپَنَد مُخَرَه، حیو مُخَرَه. ئی باز دِگَه گُفَتَه که چِت کِسِه^۹ آ، چِت چیزه^۸؟ گُفَتَه: حالا ما خُ نَنَدِنِم،^{۱۰} چِرَت خُ نَنکِنِم^{۱۱} بِرِم نَزیک^{۱۲} او. د نَقَر

۱. اَمَمه > از مه = از من.

۲. جَم خِنکه = جمع خواهید کرد.

۳. نَماسْتی = نمی خواستی.

۴. بَدِش ئی اونجَه = بود او آنجا.

۵. یِگ دِیه = یک دهی.

۶. د = حرف اضافه (= در).

۷. خَبَر اَوَال = خَبَر و احوال.

۸. وادی = پدید؛ این صورت در نثر پیشاکلاسیک دیده می شود.

۹. چِت = چطور.

۱۰. نَنَدِنِم = نمی دانم.

۱۱. نَنکِنِم = نمی کنم.

۱۲. نویسنده جلوتر این کلمه را به صورت «نَزیک» آورده، اما در اینجا آن را «نَزیک»

(با فتحه کشیده) ضبط کرده است. (م)

دادی تا ما پنا نَشِم؟ ئی بَرَفْتَه پنا شِدَه و ئی پَسَرَه سَر دِرَخ شِدَه و دِیدَه که اَن ئی لِ ئی جو خُ چراغِ رِیزُ شِه، اوقَدَر جِلِ^{۱۲} و اَخِ گُلِ گُلِ بَنَه^{۱۳} لِه جو بیامد. سَر دِرَخ شِه اُ ئی دُخْتَرِ بیامد همی دِرَخْت بَگَرَفْت تَک داد گُف: تْ خُ ثَمَرِ نَداری اوقَدَر که مه بیامدَم خُ یک ثَمَرِ خوب بیدی...

[13] ceni naxoto-r i pesar berext ke doxtar jam kone. i pešt-e xo-r var had-e derax dešt-o tend-o ten naxoto-r jam meke, i az sar derax ta âmad-o i-r bogorof. i-r bogoroft-o beraft-o beraf xed i gofteš ke aha me xozgâr dârom, me hâlâ pedar-o mâdar me miâ-vo te-r mokoše. inja vâ ce kâr-â? gofteš: ce kâr dâri? me can farsax râ biâmadam vâ bude te ke ana te-r bebarom.

[۱۳] چنی نَخْتَرِ ئی پَسَرِ بَرِخْت که دُخْتَرِ جَمِ کُنِه. ئی پِشْتِ خُرِ وَر حَلِدِ دِرَخِ دِشْتِ تِنْدُ^{۱۲} تِن نَخْتَرِ جَمِ مِکِه^{۱۵}، ئی اَز سَرِ دِرَخِ تْ^{۱۶} اَمَدُ ئِیرِ بَگَرَفْت. ئِیرِ بَگَرَفْتِ بَرَفْتِ بَرَفِ خِدِ ئی گُفْتِش که اَه مِه خُدْگَارِ^{۱۷} دَارُم، مِه حَالَا پَدَرِ مَادَرِ مِه مِیا و تِرِ مُکِشِه^{۱۸}. اِینْجَه^{۱۹} وَا چِه کَارَا؟ گُفْتِش: چِه کَارِ دَارِی؟^{۲۰} مِه چِن فَرَسَخِ رَا بِيَا مَدَمِ وَا بُوْدُ^{۲۱} تِه که اَن تِرِ بَبَرُم.

[14] xed am beraftan beraflan-o gof ke ey bâbâ mâ kojâ merem? âxer mâ hici nadârem, serâe nadârem, xone nadârem, mâ ce kâr konem? beraftan sar cašme e degare vâ-nšestan xed am-o hami pesara sar xo-r ru zoni dešt. gof ke te ce kâr dâri? hâlâ dega haminja bâš-o bini ke ce serâe vâ-râšta mešu.

[۱۴] خِدْ اَمِ^{۲۲} بَرَفْتِنِ بَرَفْتِنِ گُف که ای بابا ما کُجا مِرِم؟ اَخِرِ^{۲۳} ما هِیچِی نَدَارِم،^{۲۴} سِیرَا نَدَارِم،^{۲۴} خُنِه نَدَارِم،^{۲۴} ما چِه کَارِ کُنِم؟ بَرَفْتِنِ سَرِ چَشْمِه^{۲۵} دِگَرِ وَا نَشِشْتِنِ خِدْ اَمِ هَمِی پَسَرَه سَرِ خُرِ رُو زُنِی

[۱۰] پادشا گُفْتَه که دُخْتَرِنِ خُرِ مُمِ^۱ وَا شِما دُم. شِما اَدْمِنِ زَرَنگِن. هَر کَلْدَنِ اِیْنَرِ یَگِ دِیَه دَادَه وُ اَمِی بَکِه که اورِ بَکِشْتَه قَبُولدَارِ نَشِدَه. بَرَفْتَه بَرَفْتَه وُ بِه یَگِ جَایِ چَشْمِه اِ^۲ رَسِیدَه وُ دِرَخْتِ بَدَه، دِرَخْتِ بَدَه وَا اَوْنَجَه که دُخْتَرِ پَرِیزَادِ هَمُونَجَه مِیَا مَدَه مَشْکِ اَبِ مِکِرْدَه وُ مِرَفْتَه وُ مِا مَدَه.

[11] be hamunja rasida-vo deraxt-e bane beda vâ amunja. de caquk biâmada, de kaftar ru-e derax šeda gofta ke aho âdam te ke inja-i, var qaltida-i, hâlâ doxtar parizâd bexâmad. mašk-e âb xâke-vo bexâma. amu deraxt-a takko xâdâ, xâgo: ey deraxt-e bisamar me har vax biâmadom te yag bâr samar nadâdi, te u dam jibon xo-r per naxot kešmeš koni berizi ke i gir šu. te u-r begiri, agar na xo nantuni u-r begiri.

[۱۱] بِه هَمُونَجَه رَسِیدَه وُ دِرَخْتِ بِنَه^۳ بَدَه وَا اَمُونَجَه. دِ^۴ چَقُکِ بِيَا مَدَه، دِ کَفْتَرِ^۵ رُو دِرَخِ شِدَه گُفْتَه که اَه اَدَمِ تِه که اِیْنَجَه اِی، وَرْغَلْتِیدَه اِی،^۶ حَالَا دُخْتَرِ پَرِیزَادِ بَخَا مَد،^۷ مَشْکِ اَبِ خَا کِه وُ^۸ بَخَا مَه. اَمُو دِرَخْتَه تَکِ خَادَا،^۹ خَا گُ: اِی دِرَخْتِ بِي ثَمَرِ مِه هَر وَخِ بِيَا مَدَمِ تِه یَگِ بَارِ ثَمَرِ نَدَادِی، تِه اَو دَمِ جِیْبِنِ خُرِ پَرِ نَخْتِ کِشْمِشِ کُنِی بَرِیزِی که ئی گِیرِ شُو. تِه اورِ بَگِیرِی، اَگَر نَه خُ نَنْتُونِی^{۱۱} اورِ بَگِیرِی.

[12] i sar xo-r harkat dâda, kaftaro goftan: a, cera sar xo-r harkat dâdi tâ mâ panâ našem? i berafta panâ šeda-vo i pesara sar derax šeda-vo dida ke ana i le i ju xo cerâqzro še, uqzar jele vâ xo gol-o golbana le ju biâmad. sar derax še-o i doxtar biâmad hami deraxt-a bogoroft-o takko dâd gof: to xo samar nadâri uqzar ke me biâmadom xo yak samar-e xub bidi...

[۱۲] ئی سَرِ خُرِ حَرْکَتِ دَادَه، کَفْتَرِ گُفْتِن: ا، چَرِ سَرِ خُرِ حَرْکَتِ

۱۲. چِل = چِلو.

۱۳. گُلِ گُلِ بَنَه = نقش و نگار. ترکیب جمله روشن نیست.

۱۴. تِنْدُ = (د) = تِنْد.

۱۵. مِکِه = می کرد.

۱۶. تِه = تَه.

۱۷. خُدْگَار = خواستگار.

۱۸. مِیا، مُکِشِه: مفرد به جای جمع.

۱۹. اِینْجَه = اینجا.

۲۰. دَرِی. (م.م.)

۲۱. وَا بُوْدُ (بُوْدَ + =) برای، به خاطر.

۲۲. خِدْ اَمِ = با هم.

۲۳. اَخِرِ. (م.م.)

۲۴. نَدِرِم. (م.م.)

۱. مُم = می خواهم.

۲. چَشْمِه اِ = چَشْمَه اَب: در سطر بعد، به جای «ا» در گویش محلی، صورت فارسی رایج آن، یعنی «آب»، آمده است.

۳. بِنَه > بَنَه + =. [= بنه‌ای. (م.م.)]

۴. دِ = دو. (م.م.)

۵. دِ چَقُک، دِ کَفْتَر: راوی گفته خود را اصلاح می کند.

۶. وَرْغَلْتِیدَه = دراز کشیده.

۷. بَخَاوَه (د) = (ب) خواهد آمد.

۸. خَا کِه = خواهد کرد.

۹. خَادَا = خواهد داد.

۱۰. خَا گُ = خواهد گفت.

۱۱. نَنْتُونِی = نمی توانی.

بوگذارم؟^۸ گُف: بِرِم، حالا بِخِم مَه.^۹ بیامدَنُ خِدِ آمِ گَرْدِشِ کِرْدَنُ ئی خانِمِ گُف که آن مَه چِنی مَرِدِ دَارُم که آن مَتَرَسُم که از گُردِ او^{۱۰} حَرکَتِ نُنکُنُم که اگر از گُردِ او حَرکَتِ کُنُم تو گُردِ او یک چیزِ هَسْتا که اگر کَسِ بِکَشِدِ^{۱۱} هَمی زود نَفِیش^{۱۲} کَنَدَه مِشو.

[18] beruftan-o i bâr konâr hamu ju didan kaštie tu âb-â-vo gofteš: xed am biâ tu hami kešti šem. i, zaneka i-r tu kešti kerd-o zanjir-a be dar endâxt-o var hami tu âb xed am zadan beraftan. var tu âb zadan beraftan-o be yag jâe rasidan-o didan ke hazâr tâ vâ pâdešâ xabar beber ke ana doxtar-e parizâd-a biârdeš.

[18] بِرِفْتَنُ ئی بار کُنارُ هَمو جو دیدَن کِشتیِ تو آبِ وُ گُفتِش: خِدِ آمِ بیا تو هَمی کِشتیِ شِم. ئی، زَنیکَه ئیرِ تو کِشتیِ کِرْدُ زَنجیرِ به دَرِ اِنداختُ وَرِ هَمی تو آبِ خِدِ آمِ زَدَنِ بِرِفْتَنُ.^{۱۳} وَرِ تو آبِ زَدَنِ بِرِفْتَنُ به یِگِ جِاءِ رَسیدَنُ دیدَن که هَزارِ تا وا پادِشا خَبَرِ بِیرِ^{۱۴} که آن دُخترِ پَریزادِ بیاردِش.

[19] i-r beber tu serâ xo. yakke biâmad gof ke doxtar-e parizâd-a pirzâl biârda vo goftan ke i-r biâren. i-r biârdan-vo vâ hamu pâdešâ dâdan. i gof: me šuare dârom, šemâ cete ceni kâre mokonen? gof ke hâlâ i dam te-r az u šuar ce kâr-â? i dam dega i-r vâ i dâdan-vo dega mâ xo az unja biâmadom vâ xo, dega nafâmidom ke ce kâr kerdan. ana amigzar bale.

[19] ئیرِ پیرِ تو سِرا خُ. یِگِ بیامدِ گُف که دُخترِ پَریزادِ پیرزالِ بیاردَه وُ گُفتَن که ئیرِ بیارِن. ئیرِ بیاردَن وُ وا هَمو پادِشا دادَن. ئی گُف: مِه سَوَرِ دَارُم، شِما چِته چِنی کَارِ مُکِنِن؟ گُف که حالا ئی دَمِ تِرِ از او سَوَرِ چه کارا؟ ئی دَمِ دِگِه ئیرِ وا ئی دادَن وُ دِگِه ما خُ از اونجَه بیامدُم وَا خُ، دِگِه نَفَمیدُم که چه کارِ کِرْدَن، آن آمیقَدَرِ بِلِه.^{۱۵}

۸. دَخوابِن، اون: جمع مؤدبانه.

۹. بِخِم مَه = (ب)خواهیم آمد.

۱۰. گُردِ او = پهلوی او.

۱۱. بِکَشِدِ = بکشدش، بکشد آن را. موضوع مورد نظر باید نوعی طلسم باشد که او را در زندگی نگه می دارد. با توجه به شباهت این حکایت با داستان «جان تیغ و چل گیس» (نک. پانویس ۲، صفحه نخست همین مقاله)، «شیع» مورد نظر باید خنجر باشد که حافظ جانِ مَرِدِ جوان است.

۱۲. نَفِیش: صورت فارسی رایج است.

۱۳. وَرِ تو آبِ زَدَنِ بِرِفْتَنُ = زَدند به آب و رفتند.

۱۴. بِیرِ = (ب)بُرد.

۱۵. ما خُ... بِلِه: عبارتِ قالبیِ مقطع داستان.

دِشت. گُف که تِه چه کار داری؟ حالا دِگِه هَمین جَه باشِ بینی که چه سِراءِ وا راستَه مِشو.

[15] cešon xo-r vâ kerd did ke serâe-vo xona-vo zendegoni ârâsta še-vo ke hama ciz... bād biâmadan-o xed am zendegoni kerdan. zendegoni kerdan-o ana yag gašt xed am ceni gardeš mekardeš yak pirzâl-e šâr-e Lut ke biâmad var unja nemâšome, gof ke ey, me yak pirzâl-uke-om, me-r râ nanden?

[15] چِشون خُرِ وا کِرْدِ دید که سِراءِ وُ خَنه وُ زِنِدگنیِ آراستَه شِه وُ که هَمه چیز... بَدِ بیامدَنُ خِدِ آمِ زِنِدگنیِ کِرْدَن. زِنِدگنیِ کِرْدَنُ آن یِگِ گِشتِ خِدِ آمِ چِنی گَرْدِشِ مِکَرْدِشِ یِکِ پیرزالِ شَرِ لوتِ که بیامدِ وَرِ اونجَه نِماشُم، گُف که ای، مِه یِکِ پیرزالوکِ ئُم،^۱ مِرِ را نَدِن؟^۲

[16] i pirzâl biâmad dar xone ino gof ke me amru var inja eftâdâm, me-r jam bokonen. goftan: bale, cera jam nankonem? i biâmad-o i-r jam kerdan-o non-o cerâe dâdan-vo gofteš ke me-r yak lahâfuke beden ke vâ xo da xe šom-o i da xâb še.

[16] ئی پیرزالِ بیامدِ دَرِ خَنه اینِ گُف که مِه اَمرو وَرِ^۳ اینجَه اِفْتادام،^۴ مِرِ جَمِ بُکِنِن. گُفتَن: بِلِه، چِرا جَمِ نُنکُنُم؟ ئی بیامدِ ئیرِ جَمِ کِرْدَنُ نُن چِراءِ دادَن وُ گُفتِش که مِرِ یِکِ لِحافوکِ^۵ بَدِنِ که وا خُ دَخِ شُم ئی دَخابِ شِه.

[17] seb ke še biâmad be i xona gof: xed am tâ berem yag gardeše bokonem tu kuco. gof: xeyli xob. âxer da xâb-an, mâ cete uno-r bugzârem? gof: berem, hâlâ bexemma. biâmadan-o xed am gardeše kerdan-o i xânem gof ke ana ma ceni marde dârom ke ana matarsom ke az gorde u harkat nankonom ke agar az gorde u harkat konom tu gorde u yak cize hastâ ke agar kase bekašed-e hami zud nafas-eš kanda mešu.

[17] صِبِ که شِه بیامدِ به ئی خَنه گُف: خِدِ آمِ تا بِرِمِ یِگِ گَرْدِشِ بُکِنِم تو کَوِجُ، گُف: خِیلی خُب. آخِرِ دَخابِن. ما چِتِ اُونُرِ

۱. دِرِی. (م.م)

۲. پیرزالوک: تصغیر پیرزال.

۳. نُنن = نمی دهید.

۴. وَرِ = بر.

۵. اِفْتادام = افتاده ام.

۶. لِحافوک = تصغیر لِحاف.

۷. خ = خواب. راوی در اینجا صورت محلی و صورت همان کلمات در فارسی رایج را در کنار هم به کار می برد.

ترجمه

[۱] پادشاهی بود. این پادشاه ازدواج کرد و سالها صاحب فرزند نشد. شبی درویشی به خانه او آمد و وردهایی خواند. پادشاه به او گفت: اگر ورد بخوانی - ما چند سالی است فرزند نداریم - اگر ورد بخوانی تا ما صاحب فرزند شویم، آن وقت، هنگامی که برگردید،^۱ هرچه لایق شما بدانیم به شما خواهیم داد. درویش قبول کرد^۲ و پس از مدتی، خدا فرزندش را به پادشاه داد. [درویش] گفت: اگر بچه مُرد، آن را نگه دارید و اگر زنده ماند، آن را نگه دارید.

[۲] بچه، دو هفته [بعد از آن] که به دنیا آمد مُرد. [پادشاه] آن را نگه داشت. درویش گفت: با بچه چه کردید؟ او جواب داد: ما آن را چند روزی نگه داشتیم [چون] شما نیامدید، آن را دفن کردیم. آن وقت، درویش کنار رودخانه رفت و دید که بله او را نگه داشته‌اند. او بچه را زنده کرد. بچه زنده شد. [پادشاه] گفت: درویش چه شد که ما به او چیزی بدهیم؟ جواب دادند: درویش فرار کرد، رفت.

[۳] آن وقت، آنها بچه را نگهداری کردند و او به مکتب رفت.^۳ باری،^۴ پدرش ثروتمند بود:^۵ انبار داشت، اتاق‌هایی داشت. او گفت: آهای، مواظب باشید این بچه درها را باز نکند [از ترس این] که عاشق شود، زیرا اگر بیاید و تصویر دختر پریزاد را ببیند، مبادا فرار کند و از پیش ما برود.

[۴] کودک یک روز با خدمتکارش به گردش رفت [به او] گفت: درها را باز کن. او درها را باز کرد و [مرد جوان] دید که وای چه نقاشی‌هایی روی دیوارها کنده شده است، همانجا، هوش از سرش رفت و مُرد.

[۵] او مُرد و خدمتکار رفت که به پادشاه خبر بدهد: قبله عالم! مرا بکشید یا ببخشید،^۶ پسران به زور کلید را از من گرفت، در را باز کرد و حالا هم آنجا مرده است. پادشاه گفت: بروید پیدایش کنید. اگر مرده دفنش کنید خوب چه کار می‌توانم بکنم؟

۱. با توجه به متن اصلی، تعبیر نزدیک‌تر به این عبارت چنین است: «بار دیگر که بیایید.» (م)
۲. متن اصلی: آمد. (م)
۳. تعبیر نزدیک‌تر «مکتبی شد» است. متن اصلی می‌تواند به معنی «به سن و سال مکتب رفتن رسید» باشد. (م)
۴. متن اصلی: آن وقت.
۵. متن: پدرش چنین چیزهایی داشت.
۶. متن اصلی: «اگر مُکشین اگر می‌بخشین» (چه بکشید چه ببخشید).

نبایستی چنین کاری می‌کردی.

[۶] آنها رفتند او را روی پشت خود گذاشتند و آوردند. مرد جوان زنده شد. حالا هم اینجاست. لباسهایش را برداشت و دوید رفت. رفت و رفت به یک ده رسید. به یک ده رسید و دید در این ده، همه‌همه و آشوب است. گفت: بابا، توده شما چه خبره؟ [۷] به او گفتند: این است که در ده ما چیزی پیدا شده که آدم‌ها را می‌خورد، گوسفندها را می‌خورد، حیوانات را می‌خورد. او پرسید: این چه جور موجودی است، چه جور چیزی است؟ به او گفتند: الان نمی‌دانیم، جرئت نمی‌کنیم به آن نزدیک شویم. دو نفر به او نزدیک شدند. او گفت: کجا می‌روید؟ آنها گفتند: ما می‌رویم، می‌رویم تا برای خودمان زن پیدا کنیم. او گفت: من هم همین خیال را دارم، من هم به همین خیال راه افتاده‌ام. آنها هر سه گفتند: شما هم بیایید [یعنی] آن دو جوان و این یکی که درویش زنده‌اش کرده بود.

[۸] او دیگر به راه افتاد و گفت: برویم،^۷ من این موجود را هر چه که باشد می‌کشم. دوستان مرا جمع کنید. آنها دوستان او را جمع کردند. یک پادشاهی بود، به او گفتند: پادشاه، یک شخصی^۸ پیدا شده [که] می‌گوید: من این چیز و صفت ناپذیر^۹ را می‌کشم.

[۹] بعد او رفت و رفت او را نزدیک غول دریایی^{۱۰} بردند. این یک غول دریایی بود. وقتی کنار غول دریایی رسید، گفت: بیایید، یک گاو، یک گاو چاق هست. آن را از وسط دو نیم کنید و نیمی از آن را بیاورید که در دهان غول بیندازم طوری که بمیرد. آنها چنین کردند.^{۱۱} هنگامی که [غول] نفس کشید، او آن را در دهانش انداخت و کشت. آنها آمدند و غول را تکه تکه کردند.

[۱۰] شاه گفت: می‌خواهم دخترانم را به شما بدهم، شما مردهای زرنگی هستید. به هر یک از آنها یک ده ببخشید، اما کسی که غول را کشته بود، قبول نکرد و از آنجا رفت. او رفت و به چشمه‌ای رسید [که] درختی آنجا بود. درختی در این محل بود که دختر پریزاد به آنجا می‌آمد و مَشک خود را آب می‌کرد. [و به

۷. متن اصلی: «بیا تا بروم».

۸. متن اصلی: «ئی چنی کسی» (یک چنین کسی).

۹. واژه «بی‌معنا» که در اینجا «وصف ناپذیر» (indicible) ترجمه شده و در پانویس ۴۴ نیز «حسن تعبیر» خوانده شده است، در برخی گویش‌ها، همچنان به‌عنوان دشنام، یا به عبارتی دقیق‌تر، «دشنام مبهم» (به نقل از استاد نجیب مایل هروی) به کار می‌رود. (م)

۱۰. متن: نهنگ. [اینجا: تمساح کوچک خاص سیستان و کرمان (م)]

۱۱. متن اصلی: «بِرَفْتَن، بِرَفْتَن» (م)

[۱۵] او چشم‌هایش را باز کرد و دید که یک خانه، اتاق، وسایل زندگی و همه چیز حاضر شده است. بعد آنها باهم زندگی کردند. باهم زندگی کردند و تا یک بار که باهم گردش می‌کردند که یک پیرزن زشت‌رو^۵ یک شب آمد آنها را پیدا کرد و گفت: آهای! من پیرزن فقیر [ی] هستم، نمی‌گذارید من بیایم داخل؟

[۱۶] این پیرزن به خانه آنها وارد شد و گفت: من امروز این طرف‌ها آمدم به حال من رسیدگی کنید. گفتند: بله، چرا رسیدگی نکنیم؟ او داخل آمد و از او پذیرایی کردند و به او غذا دادند. او گفت: به من لحافچه‌ای بدهید تا بخوابم. او خوابید.

[۱۷] صبح او به اتاق آنها آمد و [به زن جوان] گفت: با هم برویم گردش کنیم [زن جوان] گفت: خیلی خوب، آخر او (شوهرم) خواب است چطور او را رها کنیم؟ پیرزن گفت: برویم زود برمی‌گردیم. آنها رفتند و گردش کردند. خانم گفت: من شوهری دارم که می‌ترسم از کنارش دور شویم. [او ناراحت می‌شود، چون] در پشتش چیزی دارد طوری که اگر کسی آن را بیرون بکشد، نفسش زود بالا می‌آید.^۶

[۱۸] و آن وقت آنها رفتند و کنار رودخانه^۷ یک کشتی دیدند که روی آب بود. پیرزن گفت: بیا باهم داخل این کشتی بشویم. او، این زنیکه، او را داخل کشتی برد. طناب لنگر را باز کرد و باهم رفتند. به آب زدند و رفتند و رسیدند به جایی، دیدند هزار نفر برای پادشاه خبر برده‌اند که [پیرزن] دختر پریزاد را آورده است.

[۱۹] او [؟] را به خانه خود برد. کسی آمد و گفت که پیرزن، دختر پریزاد را با خود آورده است. [شاه] گفت: او را بیاور. او را بردند و به این شاه دادند. [دختر] گفت: من شوهر دارم، شما چطور می‌توانید چنین کاری بکنید؟ او گفت: حالا این شوهر به چه کارت می‌آید؟ آن وقت، دیگر او را به او دادند و من هم از آنجا رفتم و نمی‌دانم چه کار کردند. همین، تمام شد، بله.^۹

آنجا] رفت و آمد داشت.

[۱۱] او به آنجا رسید. درختی آنجا بود، یک درخت بینه (پسته کوهی) آنجا بود. دو تا گنجشک، دو تا کبوتر که آنجا روی درخت نشسته بودند،^۱ گفتند: آهای آدمیزاد، تو که اینجا غلتیده‌ای،^۲ دختر پریزاد الآن اینجا می‌آید مشکش را آب می‌کند و این درخت را تکان می‌دهد و می‌گوید: ای درخت بی‌ثمر، هر وقت که من آمدم، تو یک بار هم میوه ندادی. آن وقت تو جیب‌هایت را از نخود و کشمش پر کن و بریز [پایین] تا او مشغول [جمع کردن آنها] شد، او را بگیر؛ وگرنه نمی‌توانی او را بگیری.

[۱۲] او برخاست.^۳ کبوترها گفتند: ا، چرا پیش از آنکه ما به سرپناه برویم بلند شدی؟ آنها به سرپناه رفتند و سپس او از درخت بالا رفت. دید که کنار جوی آب روشن شد. پیش از آمدن [دختر پریزاد] لب جوی شگفتی‌های بسیاری شد.^۴ او از درخت بالا رفته بود و دختر آمد درخت را گرفت و آن را تکان داد و گفت: تو میوه نداری، آنقدر که من آمدم تا یک میوه خوب بدهی...

[۱۳] پسر، نخودها را ریخت تا دختر آنها را جمع کند. او پشتش را به درخت کرد و به سرعت نخودها را جمع می‌کرد. این از درخت پایین آمد و او را گرفت. او را گرفت و از آنجا رفت. با او از آنجا رفت. [دختر] گفت: او هوی، من خواستگار دارم. پدر و مادرم الآن می‌آیند و تو را می‌کشند. برای چه این کار را کردی؟ او گفت: چه اشکالی دارد؟ من برای تو، برای بردن تو چندین فرسخ آمده‌ام.

[۱۴] باهم رفتند. رفتند. او گفت: ای بابا، ما کجا می‌رویم؟ آخر ما هیچی نداریم، نه خانه داریم، نه اتاق داریم، چه کار کنیم؟ رفتند کنار چشمه دیگری نشستند. پسر، سرش را روی زانوهایش گذاشت. [دختر] به او گفت: چه‌ات است؟ همینجا بشین و نگاه کن چه خانه‌ای حاضر می‌شود.

۱. ترجمه دقیق‌تر از متن اصلی: ... روی این درخت نشستند. (م)
۲. در متن اصلی، «ورغلتیده‌ای» آمده است. اگر «غلتیدن» به معنی «دراز کشیدن» (آندراج) باشد، «ورغلتیدن» را می‌توان «به پهلو دراز کشیدن» معنا کرد. نویسنده، با وجود اطلاع از معنای این کلمه (نک: بند ۱۱، پانویس ۶) آن را به «غلت زدن، چرخیدن» (se vautrer) برگردانده است. (م)
۳. متن اصلی: ئی سَر خَر حَرکت دَاڤَه (سرش را حرکت داد).
۴. عبارت «اوقْدَر جَل و اُخْ گُلْ گُلْ بَنَه ل جَو بیاَمَد»، به نظر نویسنده مبهم است (نک: بند ۱۲، پانویس ۱۳)، از این رو به صورت مجازی تعبیر شده است؛ اما می‌توان به معنی حقیقی نیز آن را دریافت: لب جوی، جلوی پایش، آنقدر گل و بوته درآمد. (م)
۵. نویسنده در اینجا عبارت «پیرزالِ شَر لوت» (= پیر سپیدمویی از شهر لوت) را مجازاً «پیرزن زشت‌رو» معنا کرده است. (م)
۶. در اصل «نَفْسِش کَنَدَه مِشَو» آمده که ظاهراً باید به «نفسش بند می‌آید» (= می‌میرد) برگردانده شود. (م)
۷. متن اصلی: این بار. (م)
۸. در متن اصلی تصریح شده «بِرَفْتَنُ ئی بار کُنارُ هَمو جو» (= این بار آنها به کنار همان جوی (رودخانه) رفتند) و نه «آن وقت آنها رفتند و کنار رودخانه». (م)
۹. در اصل «اَمِيقَاتَر بَلَه» است که ظاهراً به معنی «همینقدر، بله» است، نه «همین، تمام شد، بله». (م)